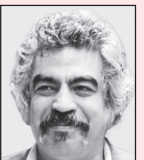


پنجشنبه ۲۰ دی ۱۳۹۷، ۳۱ جمادی الاول ۱۴۴۰، ۱۰ ژانویه ۲۰۱۹، سال شانزدهم، شماره ۴۲۷۹

تاکسی نوشت

جام ملت‌ها



سروش صحت

روشنایی‌های شب

حسن لطفی

امیر کبیر جاودانه



کمتر کسی است که دل در گره تاریخ، فرهنگ و آبادانی ایران بسته باشد و سخت‌تر و مهم‌تر باشد؛ دشواری و اهمیتی که برای علی حاتمی، سعید نیکپور و محسن مخملباف قابل عبور بود و هر ۳ نفر شان توانستند روایتگر بخشی از زندگی و اندیشه‌های این سیاستمدار پاکدست و اصلاح‌گری باشند که زن خوش در رفتارش تجلی پیدا کرد و ثابت کرد، اشپز زاده‌ای می‌تواند نماد مبارزه با فساد، اصلاحات، حرکت به سمت تمدن جدید و... باشد؛ حرکتی که برای رسیدن به آن گندزدایی را از آدم‌های رده بالا و وابستگان به قدرت حاکم شروع کرد. اتفاقی که باعث شد عمر کمتر ۳ سال و ۳ ماهه دوران صدارتش به عمر چند برابری صدارت و قدرت بسیاری از سیاستمداران لالایق کششور و دنیا بچرید و ثابت کند برای خدمت به مردم و پیش بردن راه‌های خوب بیشتر از فرصت و زمان به خواست، پاکدستی و اراده برای انجام کار نیاز است. البته آمادگی برای دریافت پاداشی خونی هم هست. پاداش امیر کبیر از ناحیه قدرتمندان زمانه‌اش تیغی بود که در بیستم دی ماه ۱۲۲۰ خون سرخش را بر کف حمام فین جاری کرد. اما؛ از ناحیه تاریخ و قاضیان واقعی که از پس زمانه‌اش رسیدند، نام نیکی بود که باعث ستایش مداومش شد؛ ستایشی که در عالم هنر باعث شد تا سربال سلطان صاحبقران به خاطر او دیندی تر شود. سربالی که بی‌تردید اولین گام برای تصویر چهره‌ای قابل قبول از امیر کبیر بود. هر چند که به روال طبیعی هنر سازنده این سربال (زنده‌یاد علی حاتمی) در پس چهره امیر کبیر دغدغه‌های ذهنی خود درباره هنر، زندگی و سیاست را دنبال می‌کرد. امیر کبیر در حرف‌هایش با همسرش، شاعری مدیحه‌سرا، مادرزنش (مادر ناصرالدین شاه) و شخص سلطان آنچه می‌گوید بیش از امیر کبیر، علی حاتمی است. همان‌طور که امیر کبیر سربال امیر کبیر بیشتر پرویز زاهدی و سعید نیکپور است. حساب امیر کبیر فیلم سینمایی ناصرالدین‌شاه آکتور سینما هم که مشخص است. شخصیت محسن مخملباف و عبور فیلم از واقعیت به سمت خیال فرصت امیر کبیر بودن درایوش را چمندار گرفته‌است. او بیشتر روایتگر دغدغه‌های امروزی هنرمندان و فرهنگ‌دوستان است. جالب اینجاست که در تمام این آثار بازیگران نقش امیر کبیر به ایفای چنین نقشی بالیده‌اند. از همه پیش‌تر ناصر ملک‌مطیعی خرسند از ایفای چنین نقشی است. او در کتاب خاطراتش بازی در نقش این اسطوره سیاست ایران را برای خودش اعتبار و افتخاری فراتر از نقش‌های دیگری دانسته‌است. نقش‌های دیگری که برای خودش هر کدام ارزش ویژه‌ای دارند و این بازیگر توانا هیچ کدام را رد نکرده‌است. بی‌شک در این ستایش دیگر نقش و موقعیتی که برای بازیگر فراهم شده، مهم نیست. مهم کسی است که بازیگر در جایش قرار می‌گیرد و نقش‌های دیگری که برای زندگی‌اش رنگ و بوی او را بگیرد. رنگ و بویی که این روزها نیاز سینما، جامعه و ملت ایران است. گمانم بد نباشد یک بار دیگر فیلمساز دیگری به سراغ این اسطوره پاکدستی برود و به ما یادآوری کند، اصلاحات از درون خانه بزرگان و افراد در قدرت باید شروع شود. اگر چنین فیلمی ساخته شود، مهم نیست که کمی رنگ و بوی سازنداش زمانه ما را بگیرد. خوشبختانه برای شناخت امیر کبیر و زمانه‌اش کتاب‌های فریدون آدمیت و علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی موجود است.

هشتگ روز

سندروم خودبزرگ‌بینی

لحن بد و تمسخرآمیز علی انصاریان در مخاطب قرار دادن افغان‌ها در یک برنامه تلویزیونی باعث عصبانیت و خشم بسیاری از هموطنان ایرانی شد. بسیاری از کاربران در توئیتر این‌گونه تمسخر و لحن نژادپرستانه را محکوم و با عزیزان افغان همراهی و از آنها به خاطر رفتار ناشایست این مجری عذرخواهی کردند که در ادامه نگاهی به برخی از این توئیتهای می‌اندازیم: «قای انصاریان، پدر بزرگ من هم قبل انقلاب، دو کارگر از کره‌جنوبی داشت. آیا اجرات می‌کنی بگی تا دیروز کره‌ای می‌هومدن ایران کارگری می‌کردن؟» «افغانستان را دوست دارم، با فرهنگ و موسیقی زیبایش. با احمد شاه مسعودش (شیر دره پنجشیر)، با شاعران و الیاس علوی‌هایش ... حساب ایرانیان راستین از سلب‌ریتی‌های پوشالی‌اش جداس». «یک دنیا حرف پشت این پلاکارد عزیزان افغانی هست که بعد از حادثه پلاسکو نوشته بودند جان ایران، جان افغانستان است. یعنی حتی اگر نژادپرستم باشی، طبیعتا باید افغان‌ها رو هم نژاد بدونی». «حرف‌های زشت علی انصاریان دقیقا همان تفکری است که در خیلی از مسا ایرانیان وجود دارد. هر کسی که از

متن در حاشیه

کاوه فولادی نسب

روزگار برخی شهروندان



چند ماه پیش در برلین، برای بررسی مشکلی که داشتم به پیشنهاد دکتر پزشکی عمومی رفتم. آندوسکوپگرافی کردم. فرآیند کار این طوری بود که بعد از نامه پزشکم از شرکت بیمه‌ام هم معرفی‌نامه‌ای گرفتم و بردم بیمارستانی که تجهیزات مناسب داشت و پزشکم پیشنهاد کرده بود. برای دو هفته بعد به من وقت دادند. در روز مقرر علاوه بر مشاهده نمونه‌برداری هم کردند و یک هفته بعد جوابش را دادند که «تومور مشاهده شده در مری شما بدخیم نیست». معرفی‌نامه‌ای هم برای یک جراح متخصص دادند که او هم نتیجه را ببیند و نظر پاتولوژی آنها را تایید یا رد کند. خانم جراح هم نتیجه را دید و گفت که تومور بدخیم نیست؛ حتی ممکن است مادرزادی باشد و جزئی از بدنم، و ادامه داد: «اما چون اولین باره که می‌بینیمش، لازمه زیر نظر داشته باشیمش. خوبه تادو سال، هر سه ماه به بار آندوسکوپگرافی تون رو تکرار کنیم تا ما بتونیم تغییرات احتمالی تومور رو بررسی کنیم». اگه در تمام این مدت تغییر نوری نکرد، می‌تونیم کاملاً مطمئن باشیم که نه خطری داره و نه جراحی می‌خواد.» گفت «هن می‌خوام مدتی برم تهران. نوبت دوم رو همون تهران انجام بدم یا صبر کنم تا برگردم اینجا؟» گفت «همون جا انجام بده. اگه هم خواستی بیا اینجا. فرقی نمی‌کنه. بحرانی وجود نداره که بگم وقت تنگه و حتماً باید همون جا انجامش بدی. اما اگه هم تنبلی نکنی و بی‌اش رو بگیری، که چه بهتر.» در تمام این فرآیند، از روزی که رفتم پیش پزشک عمومی تا روزی که پزشک جراح نتیجه عکس‌برداری‌ها و نمونه‌برداری‌ها را دید، من -پورو که هیچ- حتی یک سنت هم خرج نکردم. آنجا من و مریم بیمه‌ای دولتی داریم که با پرداخت هزینه‌اندکی از سوسو، ما همه هزینه‌های درمانی‌مان را تحت پوشش قرار می‌دهد. شهروند هم نیستیم، صرفاً کاری نیمه‌وقت در دانشگاه داریم و طبق قانون مجازیم از بیمه دولتی استفاده کنیم؛ و البته بیمه خصوصی‌ای هم که تا یکی دو سال پیش داشتم، هزینه‌های ماهیانه‌اش تفاوت معناداری با بیمه دولتی‌مان نداشت و غیرقابل پرداخت نبود. القصد.. به تهران که آمدم، به حرف پزشک جراحم گوش دادم و رفتم بی‌اش را بگیرم. بعد از بررسی و رفتن به دو، سه آزمایشگاه خوب در تهران، کاشف به عمل آمد که هزینه همان کار، آندوسکوپگرافی بانمونه‌برداری، پنج‌ونیم میلیون تومان است و اگر بیمه تکمیلی نداشته باشم، باید تمام هزینه‌اش را خودم پرداخت کنم. اینجا من شهروندم؛ زاده همین سرزمین و سال‌های سال عمرم را در همین خیابان‌ها و زیر همین آسمان گذرانده‌ام. و ای بسا بسیاری از مشکلات ریز و درشت فیز یولوژیکم، متاثر از شرایط متبلا به همین شهر و جامعه‌اش. من در نهایت تصمیم گرفتم بار دوم آندوسکوپگرافی را هم در همان آلمان انجام دهم. اما این ساختار درب و داغان نظام بهداشت و درمان و این حد از عدم تأمین اجتماعی و عدم حمایت از شهروندان، توانان متعجب و عصبانی‌ام می‌کند. این روزها که بحث بودجه داغ بود، من مدام به این فکر می‌کردم که آیا واقعاً نمی‌شود خیلی از پول‌هایی را که به نام بودجه فرهنگی و تبلیسی به نهادهای مختلف می‌دهند، کم یا اصلاً قطع و صرف سلامت شهروندان کنند؟ اگر ما نتوانیم زندگی و سلامت شهروندان را حفظ و مراقبت کنیم، فرهنگ و تبلیغ به چه درده‌شان می‌خورد؟ شهروند مرده فرهنگ می‌خواهد چه کار؟

نخست‌روز

شب میدان بهارستان

شب‌میدان بهارستان، از مجموعه‌نخست‌های «شب‌های بخار»، شبیه ۲۲ دی‌ماه بر گزار می‌شود. ناصر تکمیل همایون، سیداحمد محیط طباطبایی و علی دهباشی سخنران این مراسم هستند و فیلم مستند «میدان بهارستان» به کارگردانی بابک بهداد نیز اکران می‌شود. میدان بهارستان یکی از قدیمی ترین میدان‌های پایتخت است که تاریخچه سیاسی و فرهنگی شهر را در خود جای داده. این برنامه ساعت پنج بهازظهر در خانه‌اندیشمندان علوم انسانی آغاز می‌شود.

تیتیر مصور | دیوار

رودریگز



رنگ‌بازی

آیین فیلم دیدن



گل بو فیوضی

بازیگری را ببینند. آن وقت‌ها باید راهی باز می‌کردیم از بین مردم و به نگهبان‌ها کارت دانشجویی نشان می‌دادیم و رد می‌شدیم. این شور همین اندازه بود. مثل جمع شدن آدم‌ها سر فیلمبرداری در ایران، وقتی بازیگر محبوب‌شان را می‌دیدند. من در هند سینما می‌خواندم و روزهای زیادی در محوطه دانشگاه گروه‌های فیلمبرداری را می‌دیدم که در حال ضبط بودند. معمول بود و گذرا، اما داستان در آنجا خیلی بیشتر از اینجا بود. اولین‌بار که رفتم سینما گمان کردم اشتباه پلیت کرده‌ام. سالن به سالن‌های اِپرا می‌مانست. سه طبقه روی هم در برابر پرده‌ای عظیم. سالن سینمایی که ۵۰ سال پیش ساخته شده بود. من طبقه پایین بودم وسط سالن. چند دقیقه‌مانده به شروع فیلم سر چرخاندم و حیرت کردم. صندلی‌ها پر بود. بچه و بزرگ و پیر همه انگار دور سفره هفت‌سین نشسته باشند. آماده بودند. توپ سال نو صدا کند و اتفاق بیفتد. فیلم شروع شد. ناگهان همه‌هم خوابید و سکوت افتاد در سالن و نور موسیقی بود که از پرده می‌تابید روی چشم‌های هیجان‌زده و پرشور آدم‌ها. نفسم حبس بود و شکوه

Info@etemadnewspaper.ir

www.etemadnewspaper.ir

■ **صاحب امتیاز و مدیرمسئول:** الیاس حضرتی
■ **ناشنی:** خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، پو بست مینو
■ **تلفن خانه:** ۶۶۱۲۴۰۲۵ - ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ **تلفن:** ۶۶۱۲۴۰۲۴
■ **توزیع:** نشر گستر امروز ■ **تلفن:** ۶۹۱۹۳۲۰۰۰
■ **چاپ:** نشر روز تاب ■ **تلفن:** ۴۴۵۴۵۰۷۶

در حوالی ادبیات

اسدالله امرایی

معلم ربایی در خاور دور

«ناوکو ساعت شش و سی و چهار دقیقه بعدازظهر از کنار اتوبومیل پارک شده سفیدرنگی می‌گذرد. بی‌آنکه سایه دو نفر را داخل آن ببیند. یکی از آنها از پنجره‌ای که شیشه‌اش پایین آمده صدایش می‌زند و سوآلی می‌کند. در حالی که نفر دوم بی‌صدا عبوس مثل نینجاها ز ماشین پیاده می‌شود.» گمشدگان ژاپنی نوشته اریک فی روزنامه‌نگار و جستارنویس فرانسوی با ترجمه محمود گودرزی در نشرافق منتشر شده‌است. فی در کارنامه خود تجربیات قابل تأملی برای تحلیل و توضیح برخی از نویسندگان و کتاب‌های داستانی مورد علاقه خود دارد که از آن جمله می‌توان به گفت‌وگوی او باسامعیل کاداره نویسنده مشهور آلبانیایی و نوشتن مقالهای درباره آثار او اشاره کرد. همتچنین کافکا شناس قابل‌تیز هست و مقالات و تاملاتی در باب این نویسنده مشهور دارد. اریک فی در ایران نام‌ناشنایی نیست و پیش از این تا جایی که نگارنده به یاد دارد و مراجعه به ناشران صحت آن را تایید کرد، یک رمان از این نویسنده به فارسی ترجمه و منتشر شده‌است. ناگازاکی با ترجمه سعیده یوغیری در نشر گل آذین منتشر شد و سپس با ترجمه محمود گودرزی در نشر هیرمند. رمان گمشدگان ژاپنی اثر دیگری از این نویسنده است و گامی دیگر برای آشنایی خواننده فارسی‌زبان با جهان داستانی اوست. «از لحظه‌ای که روزنامه‌نگار نوآور ویدوبویی را روی صحنه یک ساک ورزشی نگه داشته بود، زندگی تازه‌ای برای مادر ناوکو تانابه آغاز شده بود. کاتال‌های تلویزیونی چندین‌بار با او مصاحبه کردند. هر دفعه هم شوهر با ظاهری بی‌حال و تاییدکننده، لیخنند به لب، اما بیشتر اوقات ساکت، کنارش می‌ایستاد. مادر در آستانه گریستن برحرف بود. هرگز درخواست‌های مطبوعات را رد نمی‌کرد. به خاطر دخترش بود. زیوررو کردن زمین و زمان و جابه‌جا کردن کوه‌ها کارهایی عادی به نظرش می‌رسید. حد و حدودی برای خود قائل نبود. حجب حیایی که در زندگی آزارش داده بود حالا خطاره‌ای فراموش شده بود. دخترش زنده بود و احساس مادرانه‌اش به این موضوع گواهی می‌داد.» رمان گمشدگان ژاپنی داستان ژاپنی‌هایی است که کرای‌های می‌روند و به پیونگیانگ می‌برند و تا از آنها ژاپنی یاد بگیرند. اریک فی، متولد ۱۹۶۳، روزنامه‌نگار و نویسنده پرکاری است. او در قالب روایت‌هایی موزایی سرنوشت مشترک و اسرارآمیز آدم‌ها داستانش را در شرق آسیا به تصویر می‌کشد. قربانیان سیاسی رژیموی منزوی امامخوف در دهه هشتاد میلادی، ماجرای چندین فقره آدم‌ربایی.

در همین حوالی

«دوبوار» فراتر از جنس اول و دوم

اندیشه سیمون دوبوار با تاز و بود معنای آزادی یافته شده و طرحی رهایی‌بخش در انداخته است. از نظر دوبوار اضطرابی که در انسان در دوران یختگی پدید می‌آید ناشی از اولین موقعیتی است که او با آزادی و انتخاب مواجه می‌شود. اما هر قدر اولین تجربه آزادی لذت‌بخش باشد باسرردگمی نیز آمیخته شده که ناشی از مواجهه باجهانی است که دیگر حاضر و آماده توی دستی نیست و این خود فرد است که زین پس باید عثان به دست گیرد و معنای خود و زندگی‌اش را بسازد. او در کتاب اخلاقیات مبهم به انتقاداتی که سنت‌اگزیستنیالیسم را تهی از معنا و جهان را جمله بر هیچ می‌دانند، پاسخ می‌دهد و تحلیل می‌کند که ابهام در معنا، فقدان معنا نیست بلکه مراد این است که معنای از پیش معین شده قابل کشفی وجود ندارد و در مقابل، معنا ساخته می‌شود و مابسان بازیگرانی معنا را از درون متن و موقعیت خود آشکار می‌کنیم. از نظر او، مانیز به سهم خود در مقابل جهان مسوولیم. تحلیل او در کتاب جنس دوم بنا به ادعای برخی پژوهشگران معاصر تحلیلی پدیدارشناسانه نسبت به موقعیت زن است. در نگاه دوبوار دیگری بر پیش معین شده قابل کشفی وجود ندارد و از این جهت مانع ایجاد می‌کند که به معنای از پیش معین شده معتقد است و فردیت من را در چارچوب‌های از پیش داده شده فهم می‌کند، اما همین دیگری می‌تواند رهایی‌بخش من باشد. از نظر دوبوار زن در جامعه پدرسالارانه از پذیرش آزادی و مسوولیت همراه با آن سر باز می‌زند چرا که تصمیم می‌گیرد در معنای ساخته شده دیگری باشد. از نظر دوبوار، زن‌ها در جوامع مردسالارانه انتخابی علیه خود می‌کنند و آن انتخاب به نظر تنها گزینه آنهاست. دوبوار انتخاب کرد که نه از جنس اول یا دوم که از جنس انسانیت باشد.



روزین ملازوجی

info@etemadnewspaper.ir

www.etemadnewspaper.ir

آیین نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید



نگاه آخر

سید جواد میری

درشت تکویم



دکتر سیدجواد طباطبایی در تازه‌ترین مقاله خویش به جامعه‌شناسی در دانشکده علوم اجتماعی پرداخته است. مقاله شامل ۵ صفحه است و دال اصلی سخن ایشان «هجمه به شریعتی و آل احمد» است و طباطبایی از این موضوع عصبانی است که چرا نوعی «برگشت» به شریعتی و برعکشی در حال رخ دادن است. در مقاله «حلقه بی‌خردی» طباطبایی به «بادری و همسران دانشکده علوم اجتماعی» اشاره می‌کند ولی در هر ۵ صفحه از مقاله خود هر گاه‌یادری را می‌خواهد مورد خطاب قرار دهد از واژه «با-ز» استفاده می‌کند اولین بار که این مقاله را خواندم، فکر کردم که این تبدیل «S» به «ن» سهوا روی داده‌است ولی تکرار ۱۹ بار آن در متن و تبیین «بیان» به عنوان حرف معقول و سخن ابزاری به عنوان سخن پاهوشان می‌دهد که آقای طباطبایی کسانیا را که با او مخالفت فکری دارند «با-ز-ری» می‌خواند.

بانگاهی به صورت‌بندی مفهومی بحث طباطبایی مشخص می‌شود که او بین دو مفهوم «برگشت» و «با-ز-گشت» تمایز مفهومی قائل نیست و این دو کلمه را به مثابه دوواژه مترادف در زبان فارسی مورد استفاده قرار می‌دهد در حالی که در سنت جامعه‌شناسی و سوسنپال تئوری بین «برگشت» و «متن» و «با-ز-گشت» به متن تمایزی وجود نپایند و وجود دارد. در رویکرد برگشتی نوعی «لیترالیسم» (ظاهرگرایی ارتجاعی) به‌وجودمی‌آید. حال آنکه در رویکرد با-ز-گشتی نوعی دوباره یافتن و باز جستن مطرح است ولی پرسش اینجاست که چه چیزی را می‌خواهیم دوباره بیابیم؟ آیا برگشت به معادلات عصر ماضی در گفتمان آل احمد و شریعتی مطرح است یا نوعی باز-جست‌سوزه‌یاری در بستر معاصر؟ طباطبایی به دلیل عدم اهتمام به بحث‌های هرمنوتیکی و بی‌التفاتی به منطق فهم متن در گفتمان شریعتی و آل احمد توجه نکرده و شده و این عدم فهم درست در لا به لای سطور او آشکار است و دایما بین برگشت و بازگشت تلاف ایجاد می‌کند در حالی که یکی از مهم‌ترین گام‌ها در فهم سنت پسا-استعماری «فاصله‌گذاری» است که طباطبایی به آنها اشتراک ندارد و در برابر موج باز-گشت به شریعتی و آل احمد در جامعه آکادمیک دچار وحشت شده‌است و آن را کو تفهیر می‌کند. طباطبایی بین «وضع موجود» و «گفتمان آل احمد-شریعتی» نسبت مستقیمی می‌بیند و بر این باور است که تبیین وضع موجود باید از وضع موجود به سمت «وضعیت مطلوب» این گفتمان را نقد کرد و با آن «سنو به حساب» نمود و او در «چنین چاچاوبولی» که به‌وبق طرح داده‌ایم بیشتر فرو خواهدیم رفت. البته بسیاری که آل احمد-شریعتی را به‌مثابه «قشقه‌راه» و «الگوی فکری» می‌دانند بر این باورند که بین وضع موجود و «گفتمان آل احمد-شریعتی» هیچ نسبیتی وجود ندارد و برای فهم وضع موجود مانیاژمند «منطق دیگری» هستیم. به نظر من این استدلال قابل قبول نیست و خوانش سیستماتیک شریعتی و آل احمد نشان می‌دهد که وضع موجود نسبت‌وثیقی با گفتمان آل احمد-شریعتی دارد ولی آنچه می‌تواند منطبق مناقشه‌باشد «رصد» چنین نسبیتی است نه اصل عدم نسبت. این شاهبیت طلایی طباطبایی است که تلاش می‌کند، روایت خویش از تاریخ ایران و مولفه‌های هویت ایرانی و نسبت ایران در جهان اسلام را دیگر کشورهای اسلامی را به‌عنوان نه‌یک «روایت درین روایت‌های ممکن» بل تنها عنوانی مطابق باواقعیت به جامعه القا می‌کند. اما نکته اینجاست که بحث طباطبایی مبتنی بر یک مفروض سترگ در فلسفه علم است و آن این است که او بر «نظر به مطابقت» (Theory of Correspondence) ناخودآگاه تکیه کرده‌است و چنین می‌پندارد که ذهنیات و خوانش از تاریخ و هویت ایرانی مطابق باواقع کما هو‌وقع است ولی این نظریه در فلسفه علوم تقدرد شده‌است و در بستر آکادمی امروزه از نظر به‌های مبتنی بر چشم‌انداز و روایت و هرمنوتیک و منطق‌های تفسیر و تاولیل سخن گفته می‌شود؛ به عبارت دیگر تصویری که طباطبایی از «بی‌خردی جامعه‌شناسی» و امنیت سرزمینی ایران ارایه می‌دهد، مبتنی بر یک مدل علمی مردود و منقضی است که اصرا او بر تکرار این رویکرد می‌تواند استفاده سیاسی آن برای تهییج افکار وسیع‌نیزوها باشد که بحث‌های آکادمیک را تبدیل به «بیکار سیاسی» نماید و همانطور که در ادبیاتش مشهود است، تلاش می‌کند دیگری را منکوب کند و نه اینکه باب گفت‌وگ را باز کند و به شاگردانش بیاموزد که تنها راه حفظ ایران باب کردن گفت‌وگوی همدلانه بین نخبگان است نه اینکه دایما تلاش کنیم هر تبه علم ادیگران را که هم‌چو ما نمی‌دانندش را معلوم کنیم». (طباطبایی، ۱۳۹۷، ص: ۸). به سخن دیگر، این عین بی‌خردی است که به جای بحث و مناظره بااستاد دیگر به دانش‌جویان خود یاد دهیم که گفت‌وگو نکنند و درشت سخن بگویند و تازه انتظار داشته باشیم با این بی‌خردی هم پیام‌وار ایران بزرگ فرهنگی هم قلمداد کردیم.